أعوذ باللَه من الشیطان الرجیم

بسم اللَه الرحمن الرحيم

راجع به شرط ضمني كه در جلسۀ‌ گذشته عرض شد بعضي سؤالاتي داشتند و البته تتمّۀ آن را امروز بگوييم و بعد وارد بحث خودمان که بحث است احرام بشويم. به طور كلي اصل اولي در موضوعات شرعيه بر پيروي از اساس و سيرۀ عرف و سنت عقلائيه است اين اصل اول در همۀ مسائل است؛ آن وقت اين مسئله در مورد معاملات هم به همين كيفيت شكل پيدا مي‌كند در مورد عبادات هم به همين وضعيت شكل پيدا مي‌كند و فقيه بايد به اين اصل مهم پي ببرد كه به طور كلي ميزان شرع بر اساس پيروي و متابعت از مباني و سيرۀ عرف است؛ ولي ما احساس مي‌كنيم كه فقهاي ما و بخصوص اصوليين اينها از اين مسئله فاصله گرفته‌اند و تصور ايشان بر اين است كه شرع در يك فضاي خاص تدوين شده و به ما ارسال شده است فضايي كه مخصوص به خودش است و در يك فرهنگي كه براي خودش تدوين كرده و براي خودش اين موضوعات را قرار داده است اين تدوين شده است و بعد به ما ارسال شده است دربعضي از موارد با سيره و سنت عقلائيه و عرف مطابقت دارد، در بعضي از موارد ندارد و اين هيچ ارتباطي به متابعت سنخيت موضوعات شرعيه و مباني شرعيه با مسائل عرفيه نيست.

اين مسئله غلط است معيار و بناي شارع بر تفاهم عرفي است و بر ارتكازات عرفي است مثلا در موارد خاصي كه خود شارع در آن جا نظري داشته باشد نسبت به اين قضيه قبلا هم صبحت شد و مثالهايي را در اين جا عرض كرديم كه اين تحدیدات و تقييداتي را كه شارع مي‌كند اينها نه بر اساس تعيين يك مبناي شرعي و تعريف شرعي است در قبال آن متفاهَم عرفي، بلكه بر اساس حَسم خلاف است؛ يعني براي رفع خلاف شارع اين تحديد را انجام ميدهد. مردم به شك و شبهه مي‌افتند حالا اين تعييني كه شده عرف تا چه حد نسبت به اين مسئله تفاهم دارد؟ بخاطر اين قضيه مي‌آيد شارع يك بنايي را قرار ميدهد.

فرض كنيد كه همين اقامت عشرة أيام كه بناي بر اتمام است و ما قبل عشرة أیام بناي بر قصر است قصر در صلاة و ترتب سفر، خب اين عشرة أیام يك حسابي كه خاص است ندارد كه حالا شرع در اين جا آمده روي خصوص عشرة أيام يك لحاظي را در نظر گرفته، نه اين جا آمده است تا خلافي نباشد تا چه مدتي انسان؟ خب در ده روز كسي بخواهد بماند اين بعد ده روز ديگر از سفر در مي‌آيد مي‌گويند سفر ده روزه، كسي كه ده روز در يك جا بماند اين ديگر تقريبا نمي‌شود به او گفت تازه وارد! اين از تازه واردي او را خارج مي‌كند.

 يا فرض كنيد كه آن مسئلۀ ثلاثين يوم اين مسئله ثلاثين يوم خب اين قضيه مسئله‌اي است كه شخص را از جنبۀ ‌سفر بودن خارج مي‌كند يعني حالت ترددي را كه براي انسان در سفر پيش مي‌آيد هم براي خود و هم براي افراد كه حالا بمانند نمانند ده روز كمتر بيشتر، شارع مي‌گويد كه اگر همين طوري ماندي ماندي دائماً نيت براي تو پيدا شد مي‌تواني بماني قصر را ادامه بدهي ولي ديگر وقتي كه به يك ماه رسيد در اين جا مرض نداري كه دو روز، دو روز ادامه مي‌دهي مي‌خواهي نمازت را شكسته بخواني! نه ديگر از اين جا به بعد اگر يك ساعت بماني نمازت تمام است ديگر يك ماه در يك جا ماندي و جزو آن اهالي شدي لذا عرض كردم در مسئلۀ احرام از مدينه اين قضيه بايستي كه اين جا مورد توجه قرار بگيرد كه چرا شارع در آن جا محاذات با ميقات را كافي دانست آن هم براي كسي كه أقام بها شهراً اين سرّ آن همين مسئله است كه در اينجا مبناي عرف بر اين است كه اين ديگر جزو آن شهر به حساب مي‌آيد جزو آن مُواطِنين در اين جا به حساب مي‌آيد و شارع هم حكم مُواطن رادر اين جا به او داده است.

 اين مسئله يك مسئلۀ عرفي است ما همين مسئله را در تمام ـ و حتي اگر نگوييم در تمام، در اغلبِ ـ موضوعات شرعيه و در اغلب مسائل شرعيه اين مسئله را ملاحظه مي‌كنيم كه بناي شارع بر متابعت از عرف است، عرف در اين جا چه مي‌گويد؟ مسائل زيادي در اين جا داريم؛ يعني خيلي مسائل زيادي داريم كه اگر بخواهيم اينها را در نظر بگيريم به طور كلي اصلا فقيه فكرش و فهمش تغيير پيدا مي‌كند و خيلي..، يك فهم باز و يك افق بازي براي او پيدا مي‌شود و آشكار مي‌شود. البته بايستي كه كاملا به مبنا وارد باشد همين طوري اَلاّبَختَكي نيست كه بيايد و همين طوري چيزي را بدون پايه و بدون رسيدن به ادله تغيير بدهد چطور اين كه ما مي‌بنييم كه همه چيز دَرهَم و بَرهَم و فلان و اين حرفها، نه بايستي كه روي حساب و كتاب باشد و با اشراف بر ادله بيايد.

يكي از مسائلي كه الان هست همين مسئلۀ كاشتن ناخني است كه خانمها فرض كنيد كه دارند اين را خيلي سوال مي‌كنند كه آيا ممانعت از وضو دارد يا ندارد خب ببينيد اين يك مسئله‌اي است از آن طرف ادله مي‌گويند چيزي مانع از پوست از أجزاء بدن نبايد باشد اگر مانع و حائل شود بايد حذف شود شما الان در اين جا مشاهده مي‌كنيد فرض كنيد كه روغني ماليديد كرمي‌شخصي ماليده و اين وقتي نگاه مي‌كنيد مي‌بينيد كه جرميت ندارد يك وقتي زياد است جرميت دارد اين مانعيت حاصل مي‌شود يك وقتي نه مثلا فرض كنيد كه جرميت آن از بين رفته و ليكن چربي مانده اما ديگر شارع نيامده بگويد كه بابا براي اين كه حائل نباشد بايد به پيشاني هم سنگ پا بكشي اين را ديگر نگفته، اين را ديگر خود عرف مي‌آيد اين مسئله را ارزيابي مي‌كند كه حالا فرض كنيد كه بايد يك مقدار هم چربي باشد اين منافات ندارد الان به اين چه مي‌گويند؟ به اين مي‌گويند پوست به اين نمي‌گويند مانع به اين نمي‌گويند حاجب به اين پوست مي‌گويند اگر نگاه كند شخص يك چيز مي‌بيند يك امر واحد در اين جا مي‌بيند اين مسئله اين نيست. يا فرض كنيد كه در مورد مو شارع گفته كه بايستي كه جلوي مو... اين يك چيزي كه من مي‌بينيم كه در رساله ‌هاي عمليه هم حتي اين اشتباه در آن جا هم پيدا شده است جلوي سر فرض كنيد كه مقدام[[1]](#footnote-1) سر در اين جا بايستي كه اين مورد مسح قرار بگيرد كه اين كه مورد مسح قرار بگيرد آیا شارع گفته است كه مسح بايد روي موي همان مقدام سر هم باشد اين را هم گفته يا نه؟ گفته اين سر بايستي كه جلوي سر مورد مسح قرار بگيرد؟ خب حالا سر را مورد مسح قرار مي‌دهد ممكن است مويي كه اين جا هست مال اين جا باشد اين مو را آورده فرض كنيد كه اين جا؛ بعضي هستند كه اين جا مو ندارد از اين جا مو را مي‌كشد از ريششان مو مي‌آورند اين جا يعني سرشان مو دارد! اين كه آمده اين جا حتما بايد اين را بزني كنار آن اصل هيئت اصلي و شكل طبيعي و باصفاي خودش روشن بشود معلوم بشود بعد مسح كنيم؟

نه! ما يك همچنين چيزي در ادله نداريم كه حتما مويي كه بايد روي آن مسح شود مال خود همان رستنگاه باشد ما يك همچنين چيزي نداريم ما داريم كه جلوي سر را بايد مسح كنيم خب ما هم جلوي سر را مي‌كشيم پس كله را كه نمي‌كنيم جلوي سر را مسح مي‌كنيم حالا مو فرض كنيد كه از اين جا آمده اين جا، بعضي موهاي اين جا را مي‌آورند در اين جا كه حالا به هر نحوي، يا فرض كنيد كه افرادي كه مي‌آيند در اين جا مو مي‌كارند آنهايي كه مو مي‌كارند بايد بگوييم كه اين مو الان نيست و باید بكَنَد اين را دوباره شب بروند بكارند، شب مي‌كارند يا روز خلاصه اين مو را كه مي‌خواهند بكارند براي مردم مي‌كارند ديگر، بله خب بالاخره؛ نه آقا همين جلوي سر، در حالتي كه اين مو موي خودش هم نيست موي پايش را فرض كنيد كه برداشته آورده اين جا كاشته بالاخره عوض بدل كرده، باشد اشكال ندارد اين منافاتي در اين جا ندارد.

 روي همين اساس يكي از مسائلي كه سوال مي‌شود مسئلۀ ناخن است اين ناخنهايي كه مي‌كارند، اين ناخنها خب بين اين فاصله مي‌آيد ديگر؛ يعني ناخن غير از اصلي و اينها است اين در اينجا بايستي كه مورد لحاظ قرار بگيرد كه اين آيا جنبۀ موقّتي دارد يا اين كه جنبۀ غيرموقّتي؟ اگر جنبه جنبۀ‌ موقتي دارد موقع نماز بايد برداشته شود، چون دو چيز به حساب مي‌آيد اگر جنبۀ دائم دارد يعني فرض كنيد كه يك چيزي قرار مي‌دهند واين براي هميشه مي‌ماند چه اشكال دارد روي همين وضو گرفته شود؟ چه منافاتي دارد اين هم ناخن است ديگر، اين كه بايد به اجزاء برسد اين در اين جا حكم همان جزء ‌را پيدا مي‌كند و نه اين كه دو چيز به حساب بیايد، حكم يك چيز را در اين جا پيدا مي‌كند فلهذا در اين جا وضو گرفتن روي اينها اشكال ندارد.

 اينها چيزهايي است كه خود فقيه مي‌تواند استنباط كند كيفيت لحاظ شارع را بر اساس آن پيروي از مسائل عرفيه مي‌تواند ملاحظه كند همين قضيه را شما در مورد اصول عمليه كه آن جا ديگر اصلا جاي اين حرفها است كجا اصل برائت جاري كنيد كجا احتياط كنيد كجا استصحاب كنيد مگر هر جايي مي‌شود استصحاب كرد مگر هر جايي مي‌شود اصل برائت اجرا كرد مگر هر جايي مي‌شود انسان چشمش را ببندد فرض كنيد كه بگويد لا تَنقُض الیَقینَ بالشکّ؟ اين حرفها تمام بر اساس موازين عرفي است لذا ما مي‌بنييم كه در روايات و احاديث مسائل مختلف است در يك جا حكم به يك مسئله‌اي و در جاي ديگر...، اينها همه بر اساس اين است، يعني آن فضايي كه امام عليه السلام در آن فضا اين حكم را فرموده است اين با مقتضاي عرفي به اين نحو بوده است درحكم ديگري كه مخالف است فضا فرق كرده است، يعني همان فضاي عرفي تفاوت كرده و امام عليه السلام جور ديگري مي‌فرمايند و اين بر اساس اختلاف بين مسائل و معاني عرف است البته خب دارد در بعضي جاها اين طور نيست كه به طور كامل باشد خود شرع هم مي‌‌آيد براي خودش معياري قرار مي‌دهد. يا اين كه مثلا در مورد عشرة ايام هم مسئله همين است كه آيا عشرة ايام صبح تا شب است يا اين كه منظور شبانه روز است و همين طور ساير مواردي كه ما اينها را مشاهده مي‌كنيم.

 از جملۀ مسائلي كه شارع در اين جا تبعيت از عرف و سيرۀ عقلائيه را ملاك براي ترتب حكم قرار داده است مسئلۀ شروط ضمني است، در شرط ضمني همان طوري كه قبلا گفتيم اين مسئله مسئلۀ مهمي‌است كه چطور در شرط ضمني شارع مي‌‌آيد و بر اين اساس حكم را مختلف قرار مي‌دهد. در باب معاملات اگر شما بخواهيد نگاه كنيد مي‌بينيد كه شارع در واقع این معاملات فرض كنيد كه مي‌آيد اسقاط خيارات مي‌كند این که اسقاط خيارات مي‌كند فرض كنيد كه خیار مجلس در مثلا خيارهايي و اختياراتي كه شخص دارد شما مسائل را نگاه كنيد مي‌بينيد كه اينها همه مسائل عرفي است؛ مثلا در يك معامله كه مي‌خواهد انجام شود خب بناي عرف در اين معامله بر چيست بناي عرف بر اين است كه آيا معامله صحيح انجام شود و سليم يا اين كه معامله معاملۀ مَعيبي باشد؟ عِوض و معوَّض مَعيب باشد چه كسي فرض كنيد كه مي‌آيد معامله مَعيبي انجام بدهد؟ معامله بايد بر اساس صحت و سلامت باشد. پس بنابراين چه شما بخواهي چه نخواهي معامله‌اي كه انجام مي‌شود اگر در اين معامله چه در عوض يا در معوض عيبي وجود داشته باشد خواهي نخواهي خيار براي صاحب عيب ثابت است دیگر نياز نيست به اين كه شارع بيايد جعل خيار كند بگويد كه آقا در مورد عيب...، اگر شارع در اينجا نيامده پس بنابراين ما در اينجا خیار نداريم و خياري وجود ندارد يا اين كه فرض كنيد كه در مورد غبن اين يك مسئله‌اي است كه شارع در اين جا لحاظ مي‌كند، من باب مثال امروز آمده يك معامله كرده اتفاقا در همان روز يك مسئله‌اي پيدا شده و اين چيزي كه گرفته خيلي مثلا قيمت آن آمده پايين يا يكدفعه قيمت آن رفته بالا مثلا يك جنسي را فروخته به شخصي اين كاسب است و تاجر است آمده اين جور گفته است يكدفعه بر اساس يك مسئله‌اي قيمت آن در آن روز آمده پايين اين از آن مسائلي است كه غبن به اين كيفيت خيلي مورد بحث قرار نگرفته است ؛ ولي در اين جا همين غبن هم وجود دارد غبن در اين جا موجود است مرحوم شيخ در مسئلۀ خيارات و خيار غبن اصلا اين فرع را در آن تا آن جا كه يادم است تعرض نكرده است؛ ولي يادم است در همان وقت وقتي كه ما خدمت مرحوم آقاي حائري آن جا بحث خيارات را داشتيم چند روز با ايشان راجع به اين قضيه بحث كردم بالاخره مُلزَم كردم كه اين قضيه جزو خيار غبن در اين جا به حساب مي‌آيد و آن اينكه مثلا در مورد خيار غبن گفته مي‌شود كه در همان موقع شخص گران فروخته خب اين خيار غبن ثابت است، قيمت اين دستگاه فرض كنيد كه هزار تومان است اين آمده سه هزار تومان پنج هزار تومان اين را انداخته به اين اين در اين جا خيار غبن است يعني خود شخص بايع اين موجب غبن شده است در اين قضيه ولي اين كه غبن از ناحيۀ بايع در اين جا نيايد از ناحيۀ غير بايع در اين جا غبن متوجه مشتري بشود اين جا چطور؟

مثلا من باب مثال فرض كنيد كه يك مملكتي است آن طرف دنيا هر روز يك قانون دارد صبح يك قانون دارد عصر يك قانون دارد، مثلا براي خودش آن يكي مي‌آيد پشت ميز مي‌نشينيد يك چيزي درمي‌آورد آن يكي مي‌آيد يك چيز ديگر درمي‌آورد خلاصه هر كسي مي‌آيد يك حرفي مي‌زند آن قيمت را مي‌برد بالا و مي‌برد پايين در يك همچنين مملكتي آن طرف دنيا! مثلا حالا يك معاملۀ اين طوري فرض كنيد كه انجام مي‌شود طرف آمده معامله كرده فردا يكدفعه مي‌بيند كه مسئله تغيير پيدا كرد و يا مثلا همان روز يكدفعه تغيير پيدا كرد و اين قيمت آن يك مرتبه بالا رفت اين مورد خيار غبن است مي‌تواند در اين جا پس بدهد گرچه آن شخص بايع در اين جا تقصير ندارد ولي اين تقصير تقصير نيست اين يك الزامي‌است كه عرف اين الزام را متوجه او خواهد كرد كه اين چيزي كه تو الان در اين جا فروختي اين شخص الان متضرّر شده است اين جنسي را كه الان در اين جا خريده اگر اين جنس را اين در اين جا داشت اين مي‌توانست برود به قيمت چيز كند اين شارع در اين جا آمده و باعث شده يعني در اين جا اين معامله بدون توقع يك مرتبه شخص رفته سرمايۀ ‌او دو برابر شده و بدون توقع يكدفعه يك نفر سرمايۀ او آمده پايين نصف شده خب قاعدۀ لا ضَرَر و لاضِرار مي‌آيد در اين جا شامل مي‌شود اين مسئله غبن است.

 بله اگر فرض كنيد كه يك مدت معتنابهي بگذرد يك هفته بگذرد بعد بيايد پايين خب در اين جا مي‌گويند در اين يك هفته مي‌توانسته همه كار بكند با او ولي نكرده اين دو روز بگذرد سه روز بگذرد يك مدت معتنابهي كه بتواند انجام بدهد اين در اين جا غبن شامل مي‌شود مسئله غبن در اين جا هست يا فرض كنيد كه به عنوان مثال شارع اين قضيه خيار را در اين جا آمده تثبيت كرده است گفته این یکی از خيارات است يك چيزي در اين جا آمده گفته اگر مي‌خواهي اين خيار متوجه مشتري نشود اسقاط كن خب اسقاط كن يعني چه؟ يعني بنده با علم به اين كه ممكن است امروز تا ظهر قانون عوض شود و بنده ورشكست شوم با علم به اين بازي اين را از تو مي‌خرم خب اين وقتي كه دارد اين را در اين جا مي‌گويد يعني خودش اقدام بر ضَرَر كرده است من مي‌خواهم اقدام بر ضرر كنم عرف اجازه مي‌دهد مي‌گويد من مي‌خواهم جنس مَعيب بخرم كسي جلوي من را نگرفته كه حتما بايد جنس سالم بخرم اين خريد جنس در اختيار من است مي‌خواهم جنس مَعيب باشد مي‌خواهم جنس سَليم و سالم باشد، دست ما در آن جا بسته است كه حق من كه براي اتخاذ جنس صحيح است اين حق سلب شود و در صورت جنس مَعيب نتوانم استيفاي حقوق كنم اين در اين جا ظلم است و در اين جا ضرر است.

تلميذ: اگر دست او باشد چگونه است؟ یعنی وقتي كه قيمت جنس بالا رفته است اين فروخته ضرر كرده است این جا هم خیار دارد؟

استاد: همان خيار است طرف مشتری.

تلميذ: اگرچه پايين بيايد فرق نمي‌كند؟

استاد: تفاوت نمي‌كند در طرفين است عرض كردم در طرفين اين ضرر كرده الان مي‌تواند نگه دارد به يك قيمت بهتري چون اين مي‌رود اين را مي‌خرد و در حال خريد و فروش است.

تلميذ: در طرف بایع تفاوت می‌کند چون آنجا به این قيمت راضي بوده و سودش را برده دو يا سه درصد سودش را برده است و يكدفعه قيمت جنس افزايش پيدا مي‌كند اين دوباره مي‌رود گران مي‌خرد گران مي‌فروشد.

استاد: از كجا گران مي‌خرد؟

تلميذ: درصد سود بالاست.

استاد: پول ندارد شما به او پول بده الان برمی‌گردانم. مسئله در مورد طرفين است خب اين مسئله چيست؟ اين شرط ضمني است. بر همين اساس اين مسئله شرط ضمني خيلي مهم است كه چطور فقيه، آن وقت در همين راستا چيزي كه فرض كنيد كه شارع در اين جا آمده خيار مجلس است در خيار مجلس متفاهم عرفي چيست؟ اين است كه اگر فرض كنيد كه يك معامله‌اي انجام شد احتمال اين كه يكدفعه شخص متوجه شود ‌عجب من يادم نبود من نبايد اين را مي‌خريدم او مي‌گويد عجب فلاني گفته بود اين را براي من نگه دار من عجب حالا ديگر گير كردم عجب، اين مجلس اصلا اقتضاي اين را مي‌كند كه تا وقتي كه طرفين در مجلس حضور دارند فضاي مجلس بتواند آن معامله را برگرداند اين يك امر طبيعي است شارع آمده همين مسئله را امضا كرده گفته يكي از خيارهايي كه داريم خيار مجلس است و اگر كسي بخواهد اين خيار را اسقاط كند بايستي كه اين مسئله را اعلان كند كه اسقطت جميع الخيارات حتي خيار الغبن و المجلس آن وقت در آن جا ديگر از همان ثانيه به بعد اين بيع بيع الزامي ‌خواهد شد لذا فرض كنيد كه بعضي براي اين كه اين خيار مجلس ساقط بشود تا وقتي عقد مي‌كند مي‌روند بيرون صاف برمي‌گردند داخل. اين خيار تا طرفين متفرق نشوند نيست! ببينيد يك همچنين اشتباهي هست من حتي ديدم در رساله‌هاي عمليه ديديم اين مسئله را، ببينيد اين عدم رسيدن به ‌حاق فقه است، خيال مي‌كنند تا يكي مي‌رود خيار مجلس تمام شد إذا تَفَرَّقا اين تفرق است، تَفَرَّقا يعني بروند يعني معامله را ديگر تمام شده تلقّي كنند و منتشر شوند نه همین که من اين را فرض كنيد كه به شما مي‌فروشم شما مي‌گوييد خريدم به ده تومان تا مي‌گوييد فوري برويد بيرون و بعد از دو ثانیه بياييد داخل بگویید خيار مجلس ديگر نداريم ببينيد اين كه نشد اين بادمجان هم نيست كه چه برسد به خيار! خيار مجلس به اين است كه تفرق پيدا شود؛ يعني تمام بشود معامله، رضايت بر اين مسئله حاصل شود با رضايت و خوبي و سلام و صلوات متفرق شوند تا آن جا ديگر خيار مجلس ثابت است اما يكي بلند شود.. ديديد الان در بنگاه‌ها معاملات الان اين كار را مي‌كنند خودم ديدم.

اين مرحوم آقاسيد قوچاني بود سياحت غرب و سياحت شرق دارد و خيلي آدم خوش مزه و آدم فاضلي هم بود فاضل و خوش مزه! و سيد خيلي با عِرق و با حميّت و اينها بود، مي‌گفت در قضيۀ ‌ازدواج ما آنها مي‌ترسيدند من بزنم زير آن مي‌گفت خلاصه رفتند به زور براي ما يك دختر گرفتند و در مجلس عقد مي‌ترسيدند من بزنم زیر عقد تا آن عاقد آمد عقد را خواند پريد برود يك حيواني هم اسم مي‌آورد مثلا فلان پريد بيرون كه اين خيار مجلس ثابت شود من نزنم زير عقد بگويم قبول ندارم و فلان و اين چيزها، زود رفت بيرون و برگشت كه ديگر خيار مجلس هم تمام شود. خيار مجلس كه اين نيست. توجه مي‌كنيد! اينها نكات اساسي استنباط است كه چطور بايد انسان متوجه بشود كه اين فضاي تشريع خيار مجلس در چه فضايي است آيا الان در همه جا در دادگاهها در بنگاهها در محاكم در امكنۀ معاملاتي و امثال ذلك، اينها همين قسم عمل مي‌كنند؟ نه اينها اصلا خيار مجلس نمي‌فهمند كه چيست بپرند بيرون تِپي بيايند داخل مي‌گويند مي‌نشينند صحبت مي‌كنند خب راضي هستي تمام شد. [باید بگوید] فكرهايت را كردي ديگر نسبت به اين مسئله چيزي نداري وقتي كه همۀ اين مطالب و اينها كه تمام شد آن وقت بعد مي‌آيند فرض كنيد كه مي‌گويند خيلي خوب مسئله حل شود و مسئله تمام شود اين مي‌شود پيروي شرع از عرف بر اساس مباني عرفيه.

 همين مسئله در مورد شرط ضمني هست براي ازدواج؛ در مسئلۀ ازدواج هم شرط ضمني داريم، شرط ضمني چيست؟ بقاء ازدواج و بقاء نكاح است، اين مسئله بسيار مهمي‌است خيلي مسئلۀ مهمي ‌است. وقتي كه شارع مَهر را تعيين مي‌كند اين تعيين مَهر بر چه اساسي است؟ بر چه اساسي اين مهر دارد تعيين مي‌شود؟ اولا اين مَهر يك تكريمي‌است از ناحيۀ شارع نسبت به زن، الان در خيلي كشورها براي مرد مَهر مي‌گذارند نه براي زن يعني زن بايستي كه به مرد پول بدهد كه بيايد او را بگيرد قضيه برعكس است يا اين كه در خواستگاري زن بلند مي‌شود مي‌رود براي خواستگاري مرد اين قضيه آن جوري است و بعد هم در اين كشورهاي ديگر اين قضيه مَهر اصلا نداريم مَهري وجود ندارد حالا اين طرفيني است بعضي مي‌گذارند بعضي نمي‌گذارند فقط مي‌آيند عقد مي‌خوانند و بلند مي‌شوند می‌روند زندگي مي‌كنند.

در اين جا شرع آمده است بر اساس يك امر مُستحسَن عرفي، جعلِ حكم كرده است، الزام بر مرد در اين جا آورده است بر اساس اين امر استحسان، اين استحسان عرفي را در اين جا ملاحظه كرده است خب آيا در اين مسئله به مجرد انشاء صيغۀ نكاح اين در اين جا مَهر واجب مي‌شود يعني مرد بايد دستش در جيبش باشد همين كه گفت أنكَحتُ آن هم گفت قَبِلتُ آن هم دربياورد بگويد اين هم پولش! قضيه اين جور است ؟ يا اين كه نه، مهر بر اساس نكاح بر ذمۀ‌ مرد مي‌آيد ولي مشروط به دوام ازدواج است قضيه يعني اين شرط مسبوق است، شرط ضمني است و سبق اين شرط استدامۀ آن به استدامۀ خود نكاح است يا فوتي در اين جا عارض شود.

تلميذ: ولو اين كه دخول هم بشود؟

استاد: بله

تلميذ: دخول می‌کند و بعد بگويد طلاق باشد؟

استاد: بله

تلميذ: آن جا باز مهر نمي‌آيد؟

استاد: چرا؟

تلميذ: استدامه نداشته ديگر.

استاد: كي مي‌گويد طلاق؟

تلميذ: حالا به هر علتي كه منجر به طلاق مي‌شود

استاد: ما كار داریم

تلميذ: استدامه نكاح نشده است!

استاد: ما اینجا به آن علت كار داريم حالا استدامۀ آن را عرض مي‌كنم. شارع در اين جا بر همين اساس آمده مهر را واجب كرده است اين مهر بر اساس استدامۀ نكاح است؛ يعني از كجا مي‌فهميم اين شرط يك شرط عرفي است و اين شرط بر اساس سيرۀ عقلائيه است؟ بر اين اساس كه يك عاقل بلند مي‌شود بيايد مهري قرار بدهد براي زني كه مي‌داند فردا اين ناشزه مي‌شود و از او جدا مي‌شود و به خانۀ پدرش مي‌رود؟ عاقل مي‌آيد يك همچنين كاري كند؟ ديوانه است, يك وقتي مهر يك مهر جزئي است خيلي قابل توجه نيست مي‌گويد خب حالا بلند شد رفت هم رفت ولي يك وقتي نه مهر به عنوان مهر المثل قرار مي‌دهد و بعد هم فرض كنيد كه مثل كارهايي كه امروزه خيلي‌ها دارند انجام مي‌دهند ديگر بعد از يك هفته بعد از يك ماه بلند مي‌شوند سرناسازگاري و بعد هم به اجرا مي‌گذارند بدبخت مرد را بگيرند و خلاصه در تحت [فشار] غلاض و شداد كه مهریه را بدهد اين شرعي نيست، مگر ديوانه بوده كه بلند شود بيايد... اين جنبۀ متابعت از سيرۀ عقلائيه و متفاهم عرفيه... و سيرۀ عرفيه اين جا اين است كه عرف آيا بر اين نكاح و بر عقد صحه مي‌گذارد و مرد را ملزم مي‌كند يا نه؟ اصلا يك همچنين حرفي و يك همچنين مسئله‌اي نيست.

 اگر فرض كنيد كه آن قاضي دادگاهي كه خودش این را مي‌گويد اگر اين قضيه براي پسر خودش اتفاق بيفتد چه مي‌گويد؟ پسر رفته ازدواج كرده است همين فردا عروس مي‌گويد يا مهر بده يا مي‌روم خانۀ پدرم؛ مگر مهر مال من نيست؟ خب بيا بده! چه مي‌گويد وقتي مهر را گرفت ريخت به حساب او تمام شد، سيصد سكه، پانصد سكه را داد تمام شد، آن وقت مي‌گويد اصلا من بيخود با تو ازدواج كردم من را مجبور كردند پشيمان شدم اين حرفها... خداحافظ شما! دادگاه بعد هم كه تمام شد مهرش هم گرفته ديگر خيالش راحت است خب اين آدم چيست ديوانه است! اين كسي كه بيايد با اين دختر ازدواج كند ديوانه است، اين ازدواج، ازدواج سفيهانه است و سفيهانه از نظر شرع مردود و باطل است سفيه نمي‌تواند ازدواج كند معاملۀ سَفَهي! اصلا يكي از معاملاتي كه باطل است معاملۀ سفهي است! شما يك مشت خاك را برداريد در ازاي صد هزار تومان بفروشيد خب سفهي است خاك كه ديگر پول ندارد ده تا بيل آن هم يك قران قيمت ندارد اين معامله مي‌شود سفهي. خب اين معامله از سفهي هم گذشته است جنوني است مگر اين كه يك نفر بگويد نخير بنده اين عقد را در اين جا خواهانم ولو اين كه اين عقد يك شب دو شب يك هفته دو هفته يك ماه بخواهد بيشتر طول نكشد خيلي خوب اين مثل كسي است كه اسقاط خيار غبن را مي‌كند، مثل كسي است كه اسقاط خيار عيب را مي‌كند مثل كسي است كه اسقاط خيار مجلس را مي‌كند و امثال ذلك، حكم آن را پيدا مي‌كند ولی لولا اين مسئله نفسُ العقد و نفسُ النكاح لوخُلِّيَ وَ طَبعَه اين عقد، چه اقتضايي مي‌كند در سيرۀ عقلائيه و در سيرۀ‌عرفيه به مجرد نكاح آيا مرد ملزم بر اداي آن مهر است؟ نه، عرف را اگر شما بخواهيد نكاح كنيد بر مجرد این نکاح اين طور نيست كه بخواهد بپردازد اين بر ذمه مي‌ماند خب حالا بياييم صبر كنيم فلان چه كنيم بگذرد داغي‌ها بيفتد فعلا داغ است حاليش نيست كم كم بالاخره زندگي است فراز و نشيب خودش را دارد ديگر اين مسائل بيايد بالا و پايين و تلخي و فلان.. اين ماه عسل و شيره و بعد هم سركه شيره همين طور كم كم مي‌آيد بالا و پايين تا به سركه و قره قوروت و اين چيزها رسيده تا آن جا كه ـ ا نشاءاللَه نمي‌رسد ـ بالاخره اينها را ببينند خب حالا كه اخلاق همديگر را ديديد حالا كه ديگر با همديگر مَچ شديد حالا كه ديگر فهميديد اين كيست و اين چيست حالا كه ديگر فرض كنيد كه به روحيات و صفات همديگر آشنا شديد از حالا زندگي شما شروع شده تا حالا داغ بوديد نمي‌فهميديد.

تلميذ: پيغمبر كه اخذ مهريه كردند عرف آن زمان اقتضا مي‌كرده؟

استاد: بله

تلميذ: عرف زمان پيغمبر اقتضا مي‌كرده؟

استاد: نه من حالا عرض مي‌كنم اين مسئله را، آن هم عرف نيست، آن هم مسئلۀ استدامه و اينها است. حالا اين قضيه قضيۀ عرف است عرف در اين جا در آن زمان هم مسئله همين طور بوده است مي‌‌آمدند فرض كنيد كه براي زنهاي عرب و اينها يك شتر طلا و نمي‌دانم چي برمي‌داشتند مَهر مي‌كردند ... وَ آتَيْتُمْ إِحْدٰاهُنَّ قِنْطٰاراً فَلاٰ تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئاً ﴿النساء، 20﴾ و اين كارها را انجام مي‌دادند براي حضرت خديجه آن حكّام عرب و اينها اصلا مَهرهاي با چيزهاي عجيبي آورده بودند قرار داده بودند كه مي‌گفتند يك همچنين افرادي آمدند و تو آمدي اينها را ول كردي و دنبال اين رفتي كه پدر ندارد و چه ندارد، يك همچنين چيزهايي بوده است، همان ها را شما حساب كنيد تمام اين مهرها را همه را براي شب مي‌خواستند كدام ديوانه مي‌آيد؟ سفيه هم نمي‌آيد يك همچنين كاري بكند مي‌گويند اين از سفاهت هم بالاتر است سفيه هم نمي‌آيد اين كار را انجام بدهد خود عرف نمي‌آيد اين عمل را انجام بدهد اين عمل را ابطال و ردّ مي‌كند.

تلميذ: معذرت مي‌خواهم سوال ايشان اين است كه شما فرموديد كه در ذمه مي‌آيد فعليّت آن در آن جايي است كه زندگي آن روال خودش را پيدا كند ولي هنوز زندگي شروع نشده است حضرت رسول مهر را مي‌گيرد.

استاد: بله هنوز صحبت ما تمام نشده است، ايشان هم همان سؤال را داشتند من اول مي‌خواهم آن مبناي عرفي را جا بياندازم و بعد بيايم ببينم اين مسائل مخالف بر چه اساسي است، اول بايد اصل قضيه جا بيفتد كه به قول اين آ‌قايان مي‌گويند فونداسيون بتن ريزي بشود شفته ريزيِ قديمي‌ها و بتن ريزيِ امروزي اين شفته ريزي و به قول شما فونداسيون ‌آن محكم بشود و آن وقت تا بتوانيم پايه روي آن بگذاريم والا اگر پايه را روي زمين عادي بگذاريم با يكدانه، نياز به زلزله هم نداد دو تا باد بخورد ساختمان را در هم مي‌ريزد … اين را زود تمام كنيم كه به بحث بعدي هم برسيم و الا اگر بخواهد طول بكشد كه دومي‌فداي اولي شده است.

 اين مسئله يك مسئلۀ ‌عرفي است حالا بر اساس اين مسئلۀ عرفي شارع مي‌آيد و تقنین الزام مَهر را مي‌كند سوال من اين است اين شارع كه در مقام تشريع مي‌خواهد بيايد و تشريع مهر را بكند با اين وضعيتي كه من توضيح دادم كه بايد عرف در نكاح‌هايي كه انجام مي‌دهد در ازدواج‌هايي كه انجام ميدهد مبناي آن بر استقرار زواج و زندگي است؛ يعني وقتي كه مي‌بيند اين زندگي استقرار پيدا كرد حالا فرض كنيد كه اين را می‌پردازد.

 الان هستند در خيلي از كشورها شما مي‌رويد ماشين مي‌گيريد همان موقع نبايد پولش را بپردازيد بايد برود يك ماه، پنج روز، يك هفته... با آن كار كند اگر عيبي نداشت، راضي بود و پسنديد آن موقع مي‌آيد پولش را مي‌پردازد يا اين كه اگر همان موقع پرداخته شده حقّ استرداد تا اين مدت مي‌گذارند كه شخص برود... خب و بسيار بسيار كار خوبي است بسيار بسيار روش پسنديده‌اي است و همه بايد اين كار را انجام بدهند در هر جا مي‌خواهد اين كار انجام بشود كار درست است شما برمي‌داريد يك وسيله مي‌گيريد كَم هم پول نمي‌دهيد بعد مي‌بريد احساس ناراحتي مي‌كنيد حالا بايد همين طور در ناراحتي باشيد يا اين كه نه يك هفته با او برو، مسافرت برو اگر ديدي راحت هستي در پيچها مسلط است در جاده مسلط است از تمام جهات براي تو معلوم شد در آن موقع ثبات پيدا مي‌شود و عقد مي‌شود عقد الزامي.

 اين مسئلۀ مهر كه در زندگي كه كمتر از اين نيست مهري كه شخصي مي‌خواهد بپردازد بر چه اساسي بپردازد؟ شخصي كه مي‌داند اين يك هفته ديگر او را در راه مي‌گذارد دیوانه است كه بردارد پول بدهد! آقا بيا بگير تا يك هفتۀ ديگر برو، برمي‌دارد به كسي ديگر مي‌دهد يعني اين قدر مي‌ ارزد كه حالا يك هفته فرض كنيد كه اين قدر پول بدهد كه حالا خودش را بكشد و بميرد و فلان اين حرفها خب بلندشو برو اين همه هستند اين نشد آن يكي. در اين جا قضيه چيست اين با عقل و با مرام عقلا جور درنمي‌آيد با سيرۀ عرفي اين مسئله جور درنمي‌آيد اين بر اساس استقرار است حالا شارع در اين جا در مقام تشريع که می‌خواهد تقنین کند بگويد من چه خاكي بر سر كنم، مبناي عرف بر استقرار است من در اين جا بيايم چه بگويم؟ بگويم كه بنا بر استقرار است خب كي اين استقرار پيدا مي‌شود يك زندگي بعد از يك ماه استقرار پيدا مي‌شود يك زندگي يك سال بايد بگذرد يك زندگي همان هفتۀ اول معلوم است كه آيا با همديگر تفاهم دارند يا ندارند يك زندگي تا چندسال معلوم نيست من شارع چه قانوني بيايم وضع كنم كه آن قضيۀ عرفي و متفاهم عرفي در اين جا ملاحظه شود؟ قانوني نمي‌شود وضع كند نمي‌تواند قانون بياورد بگويد مستقر بشوند خب مگر .. كه فرض كنيد كه از فردا با همديگر به تفاهم مي‌رسند معيار ما نداريم معياري كه در اين جا در دست داشته باشيم اين طرفين بعد از يك هفتۀ ديگر زندگي ايشان دِسيبِل مي‌شود صاف قشنگ مي‌تواند برود جلو، يك معياري داشته باشيم كه اينها بعد از يك ماه زندگي ايشان روي روال مي‌افتد، معيار نداريم سليقه مختلف است افكار مختلف است فرهنگ‌ها مختلف است عملكرد مختلف است برخوردهاي طرفين در اين جا مسئله است شارع در اينجا آمده براي حَسم مادۀ خلاف گفته است که به مجرد عقد مهر در آن جا تعلق مي‌گيرد ولي چه پشت آن دارد شرط ضمني، مهر اول تعلق مي‌گيرد ولي نه اين كه بگيرد و بگذارد در جيب و حساب و خداحافظ شما و برود دادگاه و درخواست بدهد و برود پي كارش نه بابا دادگاه یقه او را می‌گیرد می‌نشاند آن جا، كجا داري مي‌روي؟ البته مهر مي‌گيرد البته مي‌تواند شرط بگذارد عندَ القُدرة و الاستِطاعة و امثال ذلك ولي ولي ولي.. اين تعلق مهر اين تعلق تعلق استمراري است يعني الزام آن مشروط به شرط لاحق است ، آن شرط لاحق استمرار بقاء زوجيت است

تلميذ: در این صورت نشوز می‌شود ناقص؟

استاد: بله او مي‌شود ناقص

تلميذ: در اين صورت ما هم نمي‌توانيم در زماني كه مرد يك اختلاف سليقه دارد نشوز شده، مهري بر ذمه است.

استاد: نخير نمي‌توانيد بايد ببينيد قضيۀ ايشان به كجا مي‌رسد آيا زن ناشزه است آيا مرد تقصير دارد؟

تلميذ: .. بحث مال زن است زني كه ناشزه شده است والا مرد نشوز كند يقينا بايد مهر را بدهد.

استاد: مرد نشوز كند؟

تلميذ: بله.

استاد: نشوز مرد بفرماييد چه جوري است؟

تلميذ: حالا آزاري مثلا نسبت به زوجه برساند، نفقه ندهد، بدخلقي ‌كند، زندگي بر اساس...

استاد: حالا شما در مورد زن اگر زن ناشزه باشد چه؟

تلميذ: همان را دارم عرض مي‌كنم مهر ديگر بر گردن او نيست.

استاد: نخير نيست يك قران هم نبايد بدهد نه تنها نبايد يك قران بدهد تمام پول عروسي و مسائل را بايد از يقۀ او بكشد.

تلميذ: اين زمان طول كشيد از يك ماه و دو ماه به ده سال و بيست سال.

استاد: صد سال، بنده مي‌گويم صد سال.

تلميذ: اين مَهر مي‌آيد تا دم مرگ؟

استاد: مي‌افتد اصلا به قيامت، بله، كي گفته؟ زن ناشزه را كه نبايد مهر داد.

تلميذ: بحث اين است كه در قرآن فرمود نِحلَة است

استاد: چي؟

تلميذ: نحله است شما قبلاً فرمودید هدیه است.

استاد: خب همان.

تلميذ: تشریف آوردی بفرمائید.

استاد: هديه هديۀ ‌استمراري است.

تلميذ: هنوز نداده است در ذمه می‌افتد.

استاد: اي عزيز من چون تشريف آوردي اين نحله را بگير، نه! مرده شور اين تشريف را ببرند چون آمدي در اين جا اين را بگير آن كه آمده نشوز كرده خاك بر سر آن تشريفت!

تلميذ: آخر اين نحله واقعيت خارجي ندارد وقتي بر ذمه است هديه بدهد شما مي‌خواهي هديه بدهي كِي مي‌دهي آن عالَم مي‌دهي؟

استاد: نه آقا شرع در اينجا مي‌گويد كه همين الان مي‌تواني بدهي يعني او مي‌تواند مطالبه كند شما بايد به او بدهي مهريه را مي‌تواند مطالبه كند ولي وقتي كه مهريه را مطالبه كند آن وقت ديگر در ذمۀ او مي‌ماند نسبت به اين؛ يعني حالا كه اين را گرفته حكم امانتي را دارد كه اين امانت را بايد تا دم استمرار زواج حفظ كند مي‌تواند خرجش كند فلان كند ولي اين بر ذمۀ او هست اگر آمد و ناشزه شد مي‌گويند آقا بي زحمت رد كن بيا!

تلميذ: خب اگر ناشزه نشد تا آن وقت كه طلاق گرفتند باز هم بايد برگرداند.

استاد: آن وقت ديگر آن جا مسائل مختلف است، تقصير كي هست زن مقصر است ممكن است زن تقصير هم نداشته باشد، مرد مقصر باشد، تقصير طرفيني باشد، پنجاه پنجاه باشد اينها همه هست انشاءاللَه در آن رساله كه راجع به مَهر قرار است بنويسم در آن جا مي‌گويم كه اصلا بسياري از اوقات مَهرالسنه تبديل به مهرالمثل مي‌شود يعني شخص برای اين كه از مهرالسنه سوء استفاده كند آمده... در حالتي كه مهرالمثل بايد بدهد، ظلم كرده است و اين ظلم دامان او را مي‌گيرد وبايستي كه با مهرالمثل و....

 و به عكس آن هم است و اگر زن آمده خواسته نشوز كند و خلاف كند و چه كند و زندگي را به هم بريزد آمده زندگي اين را به هم ريخته و پدرش را درآورده مرد عمرش را از دست داده است همه آمدند جانب زن را دارند! مي‌گويند آن پدري كه از اين مرد درآمده عمرش از بين رفته با اين كارها ـ البته اين بايد ثابت شود همين طوري نيست ـ اين را چه کسی بايد بدهد پس لاضَرَر كجا رفته است؟ نه تنها مهر را بايد بدهد تمام خسارات را بايد به مرد بدهد، تو غلط كردي اين طوري آمدي شوهر كردي! در خانه پيش پدرت مي‌نشستي شيطاني مي‌كردي، چرا آمدي پدر اين بيچاره را درآوردي آن وقت اينها همه بايد ثابت شود نه مرد مي‌تواند ظلم كند نه زن مي‌تواند ظلم كند هر كدام در جاي خودشان و در جايگاه خودشان، آن وقت اين دين دين كامل نيست؟ اين جوري است نه آن كه شما الان داريد مي‌بينيد كه چه مسائلي و چه مطالبي هست الان كار به جايي رسيده است كه تعجب مي‌كنم اصلا مردم مي‌ترسند يك مهر بردارد آن جا به اجرا بگذارد فرض کنید زن بگويد باید بدهي وگرنه به اجرا مي‌گذارم بايد بدهي! نوشته است به مجرد عقد بر ذمۀ مرد تعلق مي‌گيرد كه بپردازد! این هم مي‌رود اجرا مي‌گذارد، دادگاه هم میگوید: آقا تشريف بياوريد بپردازيد خب مرد مي‌گويد بابا مگر من كاه خورده بودم كه بيايم اين را بگيرم

تلميذ: یک شرط ضمنی دیگر هم بین مردم مطرح است.

استاد: چي؟

تلميذ: یک تبادر ذهنی در ازدواجها هست مثلاً كسي كه مي‌آ‌يد مهريه را به تعداد سال تولد می‌گذارند 1380 سکه...

استاد: 1380 تا سكه؟

تلميذ: بله هست ديگر الان مرسوم است بعد هم خودشان مي‌گويند: كي داده؟ كي گرفته؟ ولي وقتي كه ازدواج صورت مي‌گيرد اين چيزي است كه الان مرسوم است خيلي جاها؛ ولي درعمل مي‌بينيم كه وقتي ا زدواج صورت مي‌گيرد مي‌روند شكايت مي‌كنند خب اين را نمي‌توانیم شرط ضمني قرار بدهيم كه يك مطلبي قبلا يادم است كه حضرتعالي مثل اين كه فرموديد ... اصلا عقد اشكال دارد

استاد: اصلا عقد اشكال دارد مي‌خواستم اين را بگويم اصلا اين عقد اشكال دارد

تلميذ: عقد و همه...

استاد: همه، بله، اشكال دارد همين كه مي‌گويد: كي داده؟ كي گرفته؟ اشكال دارد تمام شد

تلميذ: در عمل مي‌گيرند.

استاد: آن ديگر بنده مسئول نیستم.

تلميذ: انشاءاللَه آقا آن کتاب مهریه را هم بنویسید.

استاد: مهريه را می‌نویسم ببينيم كاري مي‌توانيم بكنيم؟ بنده خدا يكي از دوستان و رفقا مي‌خواست ازدواج كند و موردي بود و طرفين هم متمايل بودند؛ موقع مَهر كه شد اينها گفتند دو هزار سكه گفت: اين خواهر بزرگترش قبلا ازدواج كرده دو هزار سكه بوده و ما كمتر نمي‌دهيم! حالا آن شوهر ديوانۀ ‌قبلي نمي‌دانم روي چه حسابي بوده است آن هم همين طوري. حالا يا بخاطر پُز فاميلي يا بخاطر چي. گفته اتفاقا آنها هم نگفته بودند دو هزار تا، خود اين ديوانه ـ از اين ديوانه‌ها هم پيدا مي‌شوند كم هم نيستند ـ رفته دو هزار تا داده، حالا به اين هم مي‌گويند چون خواهرش دو هزار تا الاّ بلاّ هر كاري كردند نشد. حالا آن بابا هم كم داشته، بابا آكبند بوده، همه آكبند هستند، او هم نگفت اين چه بساطي است؟ آن داماد قبلي ديوانۀ تو آمده دو هزار تا كرده اين چه گناهي كرده كه بايد بسوزد؟! نه، فاميل است از آن طرف هم اگر بگويند چيز است داماد بيچاره گير مي‌كند هيچي به هم خورد ديگر، پسر مي‌گويد من ندارم من دو هزار تا از كجايم بياورم بدهم؟ من از الان تا آخر عمرم كار كنم پانصد تا نمي‌توانم خلاصه تأمين كنم تا چه برسد به دو هزار تا و بعد هم با اين شرايط و خب آن وقت نتيجه اين كه ازدواج آنها بهم خورد!

تلميذ: ...

استاد: بله ببينيد اين مهر بر اساس اين عقد نكاح تعلق گرفته است اگر نشوز نباشد و تقصير هم نباشد و مرد در اين جا و بر اساس اين توافقِ طرفيني اين انجام شود خب مهر بايد بپردازد، چون در اين جا زن عامل [جدایی نیست.] گفتم در بين صحبتها ممكن است بر اساس اختلاف در سليقه باشد، تقصير نباشد اين يك جور مي‌پسندد آن يك جور مي‌پسندد! اين اختلاف در سليقه است و آن وقت در مواردي كه مسئله به تقصير برمي‌گردد فرض كنيد كه او مقصر است، وقتيكه مقصر است بايد به همان ميزان كسر شود فرض كنيد كه يك ازدواجي است در اين ازدواج تقصير از ناحيۀ زن است هفتاد درصد زن مقصر است ولي سي درصد هم مرد تقصير دارد در اين جا باز نبايد همۀ مهر را داد در اين جا بايد لحاظ اين كيفيت بشود البته باز يك مطلبي ديگري در اين جا هست كه آيا ثَيّبه بوده يا أبكارًا بوده آن در اين جا تفاوت مي‌آيد نسبت به خصوصيت آن تعلق مهر يعني به همين راحتي نيست قضيه، بالاخره علي كل حال الان در اين جا این زن تبديل به ثَيّبه شده و اين خودش يك مسئله‌اي است از نظر چيز فرق مي‌كند، خب اين نكته را بايستي كه دراين جا لحاظ شود. من حيث المجموع بايستي كه در جمع بين مسائل مختلفه آن ميزان تشخيص داده شود اگر مرد در اين جا مقصر است بايستي كه همه مهر را بپردازد يا اين كه اضافه بپردازد اين كه در اين جا مي‌گويند طلاق در دست مرد است درست است طلاق در دست مرد است زن نمي‌تواند طلاق بدهد ولي مسئلۀ طلاق با مسئلۀ مهر دو تا است، طلاق در دست مرد است و مرد مي‌تواند طلاق بدهد خب ممكن است طلاق در اين جا ظلم واقع شده است بر اين خب طلاق مي‌تواني بدهي ولي بايستي كه مهر المثل بدهي، طلاق در دست است دليل بر چيز نمي‌شود.

 الان بعضی از افراد هستند سوء استفاده مي‌كنند يك موردي بود كه اين مورد سوء استفاده كرده بود و تقصير مرد بود و بعد هم آن مهري كه كرده بودند پانصد سكه بود ولي اينها بين خودشان گفته بودند كه ما توافق بر مهرالسنه و اين چيزها مي‌كنيم كه با مخالفت اطرافيان روبرو نباشيم بعد از يك مدتي كارشان به چيز شد، ما تحقيق كرديم معلوم شد كه نه تقصير مرد است و اين زن در اين جا مظلوم واقع شده بود خلاصه صحبت شد ـ و قضيه مال چند سال پيش است شش يا هفت سال پيش است يا بيشتر ـ من گفته بودم كه اشكال ندارد شما مي‌توانيد ايشان را طلاق بدهيد بالاخره طلاق شرعا در دست مرد است و لكن شما بايد مهريۀ ايشان را، پانصد سكه را بپردازيد گفت كه ما مهر را به مهرالسنه تبديل كرديم گفتم بنده تبديل نمي‌كنم گفت اِ ‌شما؟ گفتم بله بنده تبديل نمي‌كنم حالا جالب اين جا است كه گفته بود: ايشان ادعايي نسبت به مهر ندارند! گفتم بنده دارم شما پانصد سكه را مي‌آوريد به بنده مي‌دهيد بعد هم خواستيد ايشان را طلاق بدهيد طلاق بدهيد! گفتند كه خب اگر نشود چه؟ گفتم كه: شما را به خير و ما را به سلامت!! كه رفتند به خير و ما را هم.... راحت شديم. اينها بمانند براي چه؟ براي آدم دردسر درست كنند؟ خدا خيرت بدهد از اول نيا! گفتم او بخشيده من نمي‌بخشم پانصدسكه بياور اين جا بعد مي‌گويم كه اشكال ندارد طلاق مي‌دهي! توافق نداري! بسیار خوب و من مي‌دانم پانصد سكه را چكار كنم. اين طور نيست كه هر كسي هر غلطي بخواهد بكند و بعد هم به حساب اختيار بگذارد! حساب و كتاب دارد!

انشاءاللَه اگر بشود از فردا يك خرده زودتر بياييم خسته نشويم در بحث اول. معمولا بحث اول كش پيدا مي‌كند يك فاصله‌اي باشد كه براي دومي‌هم آمادگي داشته باشيم من الان وقتم مي‌بينيم استارت باید بزنیم جاي نسبتا دقيقي هم هست.

تلميذ: نسبت به درس قبل دو تا سوال در ذهن من است يكي خيار مجلس است که فرمودید براي اين كه حضور در مجلس داشته باشند طبق این مبنا دیگر لازم نیست حضور فیزیکی داشته باشند بلکه آنهاییی که با تلفن صحبت می‌کند با این معامله ...

استاد: بله مجلس فضاي عقد است نه مكان. فضاي عقد گاهي مكان خاص است گاهي همان اتصال است، هيئت اتصاليه خودش مي‌شود مجلس!

تلميذ: يكي هم نسبت به عقد كه شارع آمده مترتب كرده است مهر را بر دخول كه: قبل از دخول باشد تمام يا بعد از دخول باشد نصف ؛ حالا شايد مؤيد همين مطالبي كه شما فرموديد كه استدامۀ نكاح باشد می شود اینگونه تطبیق کرد. حالا اگر اين كه بيوه زني باشد اين هم باز شامل مي‌شود كه باز دخول باشد يا دخول نباشد اين به چه جهتي است يعني باز اين جا بضع و كابين در نظر گرفته شده است كه خب در اين جا مصداق ندارد و دخالتی ندارد .

استاد: بله علي كل حال اين جنبه‌اي كه شارع در اين جا در نظر گرفته است كرامتي است كه مي‌خواهد براي زن قائل شود اين كرامت بین ثیّبه و بين أبكار تفاوت مي‌كند پس نيمي‌از اين مربوط مي‌شود به بكر بودن او و نيمي‌مربوط مي‌شود به اصل اقدام بر نكاح، آن اقدام بر نكاح در ثيّبه موجود است لذا آن تفاوتي از اين نظر نمي‌كند وقتي كه دخول حاصل مي‌شود به خاطر اين مسئله اقدام بر نكاح، شارع مي‌گويد كه اين بر آن مترتب باشد. ثیّبه و أبكار بودن يك مطلب؛ و يك قضيۀ ديگر هم هست چه اين حالا كه عقد بخوانند دخول باشد فرق نمي‌كند چه ثیّبه باشد چه أبكار باشد تفاوتي از اين نقطه نظر ندارد، چون اقدام بر نكاح کرده است. يعني خيلي در اين جا ملاحظات واقعا چيزي در اين جا شده است شارع خيلي در شرع... منتهي مسئله به گونه ای است كه خب الان خيلي‌ها ايرادهايي وارد مي‌كنند به اين كه الان مي‌بيند، واقعا به شرع در اين جا ظلم مي‌شود كه ما بياييم نسبت بدهيم و چيزهايي كه نبوده بياييم آنها را بر شرع تحميل كنيم، اين طور كه به این کیفیت که نيست!

تلميذ: ببخشيد قضيه بیع که فرمودید که حقیقت این است که وارد درغبن و خیار غبن می‌شود این برای مشتری هم به همین شکل است بایع اگر قیمت بالا برود دیگر نمی‌تواند بخرد ... اگر هم فسخ بکنند مشتری هم نمی‌تواند این جنس را بخرد...

استاد: خب نخرد! خب این مي‌ماند سرجای خودش آن هم مي‌ماند سرجايش اين جا طوري نشده اگر اين جنس دست بايع بود مشتري هم نمي‌خريد قضيه‌ای اتفاق مي‌افتاد؟ هر طور كه ..

تلميذ: زمان از دست مشتري رفته!

استاد: نه نرفته! صحبت در اين است كه چقدر ما بايد زمان بگذاريم؟ در صحبتهايم عرض كردم يك وقتي يكي دو روز، يك فاصله ای كه طرفين بتوانند تدارك كنند به این غبن گفته نمي‌شود يعني طرفين مي‌توانند تدارك كنند بعد قيمت برود بالا يعني در اين چند روز كه مي‌تواند پولش را تبديل كند به جنس ديگر، كاري انجام بدهد.. بعد يكدفعه بر اثر يك امر غيراختياري يا سماوي يا غيرسماوي يا ارضي ارتفاع قيمت پيدا مي‌شود خب اين ديگر در اين جا غبني متوجه طرفين نيست مي‌توانيم بگوييم تسامح و تكاهل بر معامله است كه انجام شده است ولي يك وقتي نه همان روزي كه فرض كنيد كه اين قضيه انجام شده اين مسئله انجام مي‌شود يا يك روز قبلش بوده كه طرفين اختيار ندارند مسلوب الاختيار هستند در تصرفات خودشان اين جا خب ضرر متوجه اين است يا آن است او بي جهت نفعي برده است و اين هم بي جهت يك ضرري متوجه او شده است حالا اگر شما بگويي برگردانيم سرجاي خودش انگار معامله‌اي نشده است بله معامله نكرده چيزي از جايش تكان نخورده است

تلميذ: بعضی از اجناس هست که طبق عرف یک همچین قضیه‌ای را در پیش داریم مثلاً دلار و سکه همه مي‌دانند كه صبح قيمت دلار و سكه فرق مي‌كند و اگر قرار باشد كه به مجرد بالا و پايين رفتن تمام معاملاتي كه انجام مي‌شود كنسل شود اصلا همه خود ميدانند كه اگر سكه مي‌خرند عصر با يك اعلام، قانون، كم شود يا زياد شود.

استاد: خب اين را خود ما گفتيم در صحبتمان، در آن جايي كه بناي عرف بر اين است، در اين مورد فرق مي‌كند بايد بر اساس بنا باشد در مورد دلار بناي عرف است يعني آن كسي كه مي‌خرد مي‌داند كه حتي پنج دقيقه ديگر ممكن است عوض شود پس با علمِ به اين مي‌خرد

تلميذ: مصداق غبن هست یا نیست؟ اصلا معلوم نيست مصداق غبن باشد چون تفاوت خيلي ناچيز است

استاد: نه يكدفعه ممكن است تفاوت زياد باشد يكدفعه يك قضيه... آن كسي كه اين كار را مي‌كند با ريسك اين كار را انجام مي‌دهد مثل اين كه فرض كنيد كه از اول مي‌گويد من خيار غبن را ساقط كردم مي‌گويند بابا ممكن است ضرر فاحش كني مي‌گويد به تو چه ربطی دارد؟ من مي‌خواهم پولم را در جوب بريزم اين هم همين است!

تلميذ: در مَهر هم اینطور فرض کنیم عرف مهر المثل هست و اين داماد هم توان پرداخت را دارد اما يك مرتبه قيمت سكه دو برابر مي‌شود اين جا چه بايد شود اين جا بايد باز همان در واقع قيمت و شأن راحساب كرد آن مقداري كه اين بايد پرداخت كند؟

استاد: بله بعضي چيزها هم در اين جا هست؛ يك وقتي قيمت يك سِير متعادل خودش را طي مي‌كند مثل همه چيزهاي ديگر. يا فرض كنيد كه صد متر زمين در فلان منطقه آن مهر كرده است اين مي‌آيد قيمت خودش را چيز مي‌كند يا مثلا فرض كنيد كه پول رايج كه يك سِير طبيعي خودش را دارد. يك وقتي نه يعني مبنا و ميزان عرف بر اين قيمتِ عادي است، آن ميزان براي تعامل در بين طرفين است در اين عقد معامله يا نكاح يا غير نكاح. و هيمن قضيه در مورد معامله است فرض كنيد كه طرف آمده يك معامله كرده بر اساس ده سكه گفته: در قبال آن ده سكه بده! خب اين كه مي‌گويد ده سكه بده ده سكه كه يكدفعه بعد بشود دو برابر اين منظور است؟ هيچ وقت نيست مي‌گويد به جاي پول به من سكه بده اين بين طرفين است ارتكاز طرفين بر اين محوريت است بر محوريت سكه است لذا اين كه شرط ضمني مي‌گويم خيلي مسئلۀ مهمي‌است بخاطر همين فروعات و نكات ظريفش می باشد. اگر همان موقع كه عقد مي‌كنند يكي آن جا بگويد آقا قرار است هفتۀ ديگر فلان قضيه اتفاق بيفتد يكدفعه سكه مي‌شود دو برابر مي‌گويد نه آقا پس پنج تا كن! آیا مي‌گويد ده تا؟ نمي‌گويد ديگر، خر كه نيست، اين كه مي‌خواهد برود سكه بخرد از جيبش باید بدهد، نمي‌آيد كه اين كار را بكند. پس اين در اين جا قضيه مَهر هم بر همين اساس است، وقتي كه مي‌بيند قيمت سكه رفت بالا به همان ميزان مي‌‌آورد پايين، هزار تا مي‌شود هشتصد تا مي‌شود هفتصد تا، مگر اين كه آن سِير و روند خودش را داشته باشد و آن روند متعارف را طي كند؛ بله با گذشت زمان هم زياد شود اشكال ندارد.

 من گفتم ديگر دو يا سه روز پيش آن قضيه را كه يك ناشري بوده بحار را داشته چاپ مي‌كرده از خلق اللَه پول گرفته بود پول نداشته تا كارش راه بيفتد بعد ورشكست مي‌شود، آن هم دير به دير، اصلا چند ماه مي‌گذشت يكدانه كتاب مي‌داد بيرون بعد به جاي آن يك انتشارات ديگر مي‌آيد آن را ادامه مي‌دهد هر ماه يكدانه مرتب مي‌آيد بيرون و نوشته در كتابهاي انتشارات قديم اسمش را نوشته حالا آن طرف هم نمي‌آيد پول را بدهد، هيچي بر ذمۀ‌ خودش نگه داشت سالها از اين قضيه گذشته، حالا كه قيمت فرض كنيد كه آن مثلا اصلا پانصد تومان يكدانه فنجان هم ديگر نمي‌دهند زمان سابق با پانصد تومان يك گوسفند هفتاد كيلويي مي‌دادند اگر يادتان باشد، الان با پانصد تومان يك فنجان هم نمي‌دهند حالا كه اين جور شده آمده مي‌گويد پول آن موقع را بياييد بگيريد به خلق اللَه فرستاده آن آقا در مساجد اين امام جماعت اين مبلغي كه آن موقع دادي سي سال پيش بيست سال پيش اين مبلغ شما بر ذمه بود خب حالا اين قضيه چه مي‌شود؟ بعد به او گفتم آخر اين چه وضعي است؟؟ [گفته بود] من از مراجع نجف سوال كردم گفتند نه آن پولی كه دادي به خود همان قدر تعلق گرفته است خب آقاي بي انصاف اگر اين قيمت بالا مي‌رفت به جاي اين سير صعودي، سیر نزولي مي‌كرد حضرتعالي همين را مي‌پرداختي آي دروغگو؟ مگر بنا نيست؟ فقط بنا به سرازيري كه نيست يا به سربالايي است.. آيا در سربالايي و سير صعودي پول هم همين كار را مي‌كردي اينها ديگر چه عرض كنم چه بگويم اصلا گاهي اوقات انسان مي‌خواهد سرش را به ديوار بزند، از اين همه نبوغ علمي‌مي‌ماند كه چه كند، متعجب می شود، حالا شما مي‌خنديد، آقا يك همچنين چيزهايي هست!

تلميذ: ميزان دقيق اين افت مسئلۀ تورم را نمي‌توانيم مشخص كنيم.

استاد: اينها را ديگر بايستي كه اهل خبره تا حدودي كه مي‌توانند تشخيص بدهند اهل خبره بازار آنهايي كه اجناس عمومي ‌دست آنها است خب مي‌توانند بفهمند كه امسال با سال گذشته چقدر فرق كرده است قدرت مردم براي خريد چقدر تفاوت كرده است خود ما هم مي‌توانيم بفهميم، فوقش يكي دو درصد كم و زياد. ولي اهل خبره در بازار آن كساني كه ارز دستشان است جنس مي‌‌آورند و مي‌برند در اختيار مشتري قرار مي‌دهند آنها مي‌توانند ببينند كه اين مسئله را بفهمند.

تلميذ: خود افت حجیّت ذاتی که ندارد .... به چه ملاکی تفاوت می‌کند؟

استاد: مباني عرفي مثل استحسانات عقلی است.

تلميذ: عقلي است؟

استاد: بله استحسانات عقلي است ديگر، چون روابط عرفي را خود عقل بر آن صحه مي‌گذارد جهت حفظ نظام از باب لزوم حفظ نظام اين عقل بر آن روابط عرفي صحه مي‌گذارد، مگر در آن جايي كه آن مصلحت اهم يا مفسدۀ اهم در آن جا مانع باشد.

تلميذ: هميشه عرف شناور است.

استاد: نخیر عرف شناور نيست.

تلميذ: هر زمانی مبانی یک جور اقتضا می‌کند.

استاد: مباني يكي است مصاديق شناور است مبنا يكي است از آن اول از زمان آدم تا الان هيچ سفيهي نمي‌آيد فرض كنيد كه اين جور معامله كند حالا در آن زمان كيفيت فرق مي‌كند. عوض و معوض يك چيز ديگر بوده الان عوض و معوض يك چيز ديگر است خود اصل يكي است مبنا يكي است روش و سيره يكي است ملاكات يكي است اين تفاوتي نكرده است.

اللَهم صل علی محمد و آل محمد

1. - خ ظ: قُدّام [↑](#footnote-ref-1)